

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۵)

شنبه ۰۵ - ۰۲ - ۱۴۳۸ هـ؛ ۱۵ - ۰۸ - ۱۳۹۵ م؛ ۱۱ - ۰۵ - ۲۰۱۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طه (۱) مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ (۲) إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَىٰ (۳) تَنْزِيلًا مِّنْ خَلْقِ الْأَرْضِ وَالسَّمُوتِ الْعُلَىٰ (۴) الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ (۵)

بنام خدای رحمان رحیم، طه، ها (۱) فرو فرستادیم بر تو قرآن را تا سختی کشی (۲) جز آن که بیادارنده‌ای باشد آن را که نگرانی می‌دارد (۳) فرو فرستاده‌ای از آن که آفرید زمین و آسمان‌های بالا را (۴). [خدای] رحمان بر عرش راست است (۵).

I. تفسیر

1. تَنْزِيلًا مِّنْ خَلْقِ الْأَرْضِ وَالسَّمُوتِ الْعُلَىٰ: فرو فرستاده‌ای از آن که آفرید زمین و آسمان‌های بالا را.

2. الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ: [خدای] رحمان بر عرش راست است.

استواء عبارت است از استقرار همراه با اعتدال و تساوی و چون با حرف اضافه "علی" متعدی گردد اقتضای استیلا و غلبه دارد. "عرش" سریر و تخت پادشاه است. یعنی قرار گرفتن بر عرش به حالتی که رابطه اش با همه چیز مساوی است. قاسانی استواء را بر عرش قلب محمدی در روز هفتم یعنی روز جمعه، که روز اجتماع جمیع اوصاف و اسماء است می‌داند، و این را معنی استواء و استقامت با ظهور تام و فیض عام می‌داند که همان رحمت رحمانیت است برای همین، در آیات دیگر فاعل استواء را اسم رحمن قرار داد، نه اسم دیگری زیرا استواء به معنای ظهور تام امکان ندارد مگر به توسط این اسم مبارک. در همین ارتباط می‌فرماید:

"مَّ اسْتَوَىٰ" سپس، بر عرش قلب محمدین استواء نمود با ظهور در جمیع صفات بدون آن که محتجب باشد بعضی صفات به بعضی دیگر، و بدون آنکه ذات محتجب باشد به صفات، و یا صفات به ذات، بلکه همه آنها تساوی یافتند در ظهور در روز هفتم، ... سپس استواء فرمود بر عرش روح اعظم، با تأثیر در جمیع اشیاء در صورت رحمانیت به طور یکسان و ظهور به اسم رحمن.

برخی از فرق اسلامی از آیاتی که استواء خداوند رحمان را بر عرش متذکر می‌شوند بر داشت های ناروا نموده و قائل به جسم داشتن خدای سبحان شده اند حال آنکه روایات امامان معصوم علیهم السلام این پندار باطل را نفی می‌نمایند. "عرش" در اینجا کنایه از مقام تدبیر و فرمانروایی است چه پادشاهان به منظور تدبیر و رسیدگی به امور ملک و حکم راندن بر تخت سلطنت قرار می‌گرفتند.

چند مطلب راجع به عرش: ۱- همانطور که گفته شد، عرش مقام تدبیر است. در سوره مبارکه یونس می‌فرماید: .. مَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ ... (۱۰:۳ یونس) (سپس، بر عرش استوی نمود [که] تدبیر امر کند).؛ ۲- خدای متعال در سوره مبارکه طه می‌فرماید: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ (۲۰:۵ طه) (الرحمن بر عرش استواء دارد). این بدان معناست که خداوند رحمان تدبیر امور خلق می‌کند به رحمت عام و فراگیر خویش، و همگان مورد لطف و رحمت او می‌باشند؛ ۳- عرش خدا بر آب می‌باشد. این معنا را در سوره مبارکه هود یاد آور می‌گردد: وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ (۱۱:۷) (و عرش او بر آب بود). گفته اند که آب کنایه از علم است؛ ۴- عرش خداوند را در روز قیامت هشت نفر حمل می‌کنند. در سوره مبارکه حاقه می‌فرماید: وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَجْمَعُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ (۶۹:۱۷ الحاقه) (و فرشتگان در اطراف [آسمان] اند و عرش پروردگارت را آن روز هشت [فرشته] بر سر خود بر می‌دارند). در مورد این هشت نفر که آیا از ملائکه می‌باشند، یا انسانها، و یا هردو، اقوال مختلفی مطرح شده است. در هر صورت، توجه شود که قیامت ظرف ظهور این حقایق است.

شیخ عبدالکریم جیلی در کمالات الهیه اسم "الرحمن" را چنین شرح فرمود:

اسم او "الرَّحْمَنُ"

آن علم (اسم خاص) است بر وجود مطلق، که منحصر نمی‌شود موجودیتش به چیزی از موجودات، غیر چیزی دیگر. پس، آن عبارت است از ذی وجود ساری در موجودات، به حکم واحدیت ظاهر در کثرات، بدون تقیید مرتبت، یا حیثیت، یا نسبت، یا اعتبار.

و این صیغه برای مبالغه است، زیرا زیادت در اسم دلالت دارد بر زیادت در اتصاف به معنی آن اسم، و برای همین، ممتنع است نامیده شود احدی از مخلوقات به این اسم، ولی ممتنع نیست که نامیده شود کسی به "رحیم"، زیرا کمال رحمت نیست

مگر برای خدای تعالی، و "آلف" و "نون" [رحمان] برای کمال اتصاف به رحمت است. پس، این اسم از خصوصیات حق تعالی است.

بدان که این اسم از اَسْمَاء مرتبه است، و آن در مدلولش مختص است به اَسْمَاء کمالی و مظاهر علوی. و این است فرق بین اسم "الرَّحْمَنُ" و اسم او "الله"، زیرا اسم "الله" ظاهر می‌شود برای هر دو مرتبه وجود، از علو و سفلی، و حقیقت و خلقیت ولی اسم او "الرَّحْمَنُ"، که ظاهر می‌شود فقط به مرتبه کمالی حقی، [چنین] نیست، جز اینکه اجتماع می‌کنند آن دو در وقوع خود بر ذات به نحو اِطْلَاقی از حیثی که این اسم عبارت است از ذی وجود ساری. پس، مقید نمی‌شود، چنانچه گذشت، به موجودی، غیر موجودی دیگر ولی اسم او "الله" عبارت است از ذات مطلق، بدون تقیید به صفتی غیر [صفتی] دیگر. پس، آن دو اجتماع دارند در اِطْلَاق، و افتراق دارند در اینکه وقوع اسم "الله" بر ذات است، و وقوع اسم "الرَّحْمَنُ" بر وجود ذات.

و قول خدای تعالی، "قُلْ اَدْعُوا اللهَ اَوْ اَدْعُوا الرَّحْمَنَ اَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنَى" (۱۷:۱۱۰ الإسراء). یعنی هر یک از این دو جمع می‌کند اَسْمَاء حسنی را، ولی بعد آن، منفرد است اسم او اسم "الله"، که جمع می‌کند آن را آنچه غیر اَسْمَاء حسنی است.

و دانسته می‌شود فرق بین اسم او "الله" و اسم او "الرَّحْمَنُ" از قول خدای تعالی، "وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا" (۲۵:۶۳ الفرقان) تا آخر آیه، و اینها همان اَبْرار هستند، که "يَسْرُوبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا" (۵-۶: ۷۶ الأنسان).

پس، قرار داد مشرب "عِبَادُ الرَّحْمَنِ" را مزوج از شرابی که می‌نوشند آن را عباد الله به صورت صرف، زیرا اسم او "الله" عبارتی است بر ذات صرف، و اسم او "الرَّحْمَنُ" عبارت است از وجود ذات. و وجود صفتی است برای ذات. پس، مزج برای رحمانیت است، و صرافت برای ألوهیت.

و بدان که "الرَّحْمَنُ" اسم صفت است. بلکه همه اَسْمَاء اَسْمَاء صفات می‌باشند برای خدای تعالی. از آنها می‌باشد آنچه صفتی است برای ذات، و از آنها می‌باشد آنچه صفتی است برای ألوهت، و از آنها می‌باشد آنچه صفتی است برای افعال.

و چون دانستی که برای هر صفتی از صفاتش، اَسْمی است، بدان که برای هر اسمی از اَسْمَاءش صفتی است. پس، برای اسم او "الله"، صفت ألوهت است، و برای اسم او "الرَّحْمَنُ"، صفت رحمانیت است، زیرا او او است، و اَسْمَاء و صفاتش، و اعتبار رحمت در آن (هو) بدان خاطر است که او- سبحانه و تعالی- رحم کرد بر اَسْمَاء و صفاتش با اظهار آثار آنها، و رحم کرد بر آثارشان، که بر اَعیان اَشْیاء می‌باشند، با ایجادشان. پس، فراگرفت رحمت رحمانیت او جمیع وجود حقی و خلقی را، از جهت مرتبه رحمانیت، و با آن ظاهر شدند اَسْمَاء و صفات، و با آن ظاهر شدند مخلوقات.

و قول خدای تعالی، "الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى" (۲۰:۵ طه)، یعنی عرش ربوبیت، که همان حقائق اَسْمَاء و صفات است، و استواء، که همان اِعْطَاء آن حقائق است مقتضیاتشان را از ظهور و بطون، و تقدیم و تأخیر، و سائر آنچه برای آنها است از کمالات چرا که استواء همان عدل است، و عدل همان اِعْطَاء هر دارای حقی است حقش را. پس، فهم کن!

[در "الکھف والرقيم في شرح بسم الله الرحمن الرحيم"، با استشهاد به قول خدای تعالی، "قُلْ اَدْعُوا اللهَ اَوْ اَدْعُوا الرَّحْمَنَ اَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنَى" (۱۷:۱۱۰ الإسراء)، چنین می‌گوید:

پس، "الرَّحْمَنُ" مشارک "الله" است، و نامیده می‌شود به جمیع اَسْمَاء حسنی، و مفارقت دارد از "الله" با آنچه وراء اوست از آن در آنچه اِسْمیت بر آن واقع نمی‌شود نزد ما، چنانچه عالم به نفس خود- صلی الله علیه و آله و سلم- می‌فرماید، "یا آنچه را برگزیدی برای خود در غیب خود". [

عبدالکریم جیلی در الإنسان الكامل (ص ۵۲-۵۰):

باب هفتم در رحمانیت

"رحمانیت" همان ظهور است با حقایق اَسْمَاء و صفات، و آن بین چیزی است که اِختصاص دارد به او در ذاتش مانند اَسْمَاء ذاتی، و بین آنچه روی سوی مخلوقات دارد، مانند "العالم" و "القادِر" و "السمیع" و آنچه شبیه اینها می‌باشد از اموری که تعلق دارد به حقایق وجودی. پس، آن، یعنی "رحمانیت" اسمی است برای جمیع مراتب حقی، [و] مراتب خلقی اشتراکی در آن ندارند، و آن اِخْصَ از ألوهیت است به خاطر اِنْفِرَادش به آنچه منفرد است بدان حق- سبحانه و تعالی-، ولی ألوهیت جمع می‌کند احکام حقیقت و خلقیت. پس، عموم برای ألوهیت است، و خصوص برای رحمانیت، و رحمانیت- به این اعتبار- عزیزتر (برتر، نایابتر) است از ألوهیت زیرا آن (رحمانیت) عبارت است از ظهور ذات در مراتب عالی و تقدّمش از مراتب دانی. ذات در مظاهرش، غیر رحمانیت، مظهري ندارد که اِختصاص به مراتب عالی داشته باشد به حکم جمع. پس، نسبت مرتبه رحمانیت به ألوهیت نسبت شهد گیاه است به ساقه، که شهد گیاه برترین مرتبه‌ای است که در ساقه یافت می‌شود، و در ساقه یافت می‌شود شهد گیاه و غیر آن. پس، اگر قایل باشی به اَفْضَلِيَّت شهد گیاه بر ساقه به این اعتبار، "رحمانیت"

أفضل باشد از إلهیّت؛ و اگر قابل باشی به أفضالیّت ساقه بر [شهد] گیاه به خاطر فراگرفتنش آن را و جمع کردنش آن و غیر آن را، ألهیّت أفضل باشد از رحمانیّت. و اسم ظاهر در مرتبه رحمانیّت "الرَّحْمَنُ" است، و آن اسمی است که بر می‌گردد به أسماء ذاتی و أوصاف نفسی، و آنها هفت می‌باشند: "حیات"، و "علم"، و "قدرت"، و "إرادة"، و "کلام"، و "سمع"، و "بصر". و أسماء ذاتی مانند "أحدیّت"، و "واحدیّت"، و "صمدیّت"، و "عظمت"، و "قدوسیّت"، و أمثال اینها، و آن نباشد مگر برای ذات واجب الوجود- تعالی- در قدس ملک معبود بودنش. و إختصاص این مرتبه به این اسم به خاطر رحمتی است که شامل همه مراتب حقّی و خلقی می‌باشد، چه با ظهورش در مراتب حقّی ظاهر می‌شود مراتب خلقی. پس، رحمت فراگیر شد در جمیع موجودات از حضرت رحمانیّت، و اولین رحمتی که رحم کرد خدا با آن بر موجودات آن بود که یافت شود عالم از خودش، خدای تعالی فرمود، "وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ" (٤٥: ١٣ الجاثیة) (و رام کرد برای شما آنچه را در آسمان و زمین است، همگی از او). و برای همین ساری شد ظهورش در موجودات، و ظاهر شد کمالش در هر جزء و فردی از افراد أجزاء عالم، و متعدد نگردید به تعدد مظاهرش، بلکه او واحد است در جمیع آن مظاهر، أحد است بر آنچه إقتضاء دارد آن را ذات کریم او در خودش، تا غیر آن از صفات کمال، و تا ظهورش در هر ذرّه‌ای از ذرات وجود. متمایز شد [نزد این] طائفه با وجود ساری در جمیع موجودات، و سرّ این سریان آن است که خلق فرمود عالم را از خودش، و او تجزّی نمی‌یابد. پس، هر چیزی از عالم هم اوست به کمال خودش، و اسم خلیقت بر آن چیز به حکم عاریت است، نه آن گونه که گمان کرده است آن کس که گمان کرد أوصاف إلهی همان‌هایی است که به حکم عاریت بر عبد است، و بدان اشاره کرد به قول خویش: ... (شعر)

پس، عاریت آن است که در اشیاء است، که [آن] نیست مگر نسبت وجود خلقی به آنها، ولی وجود حقّی برای آنها اصل است. پس، عاریت داد حقّ به حقایق خود اسم خلیقت را تا ظاهر شود بدان أسرار ألهیّت و مقتضیات آنها از تضاد. بنابراین حقّ هیولی عالم است، و خدای تعالی فرمود، "وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ" (١٥: ٨٥ الحجر) (و نیافریدیم آسمانها و زمین را و آنچه میان آنها است مگر به حق). پس، مثل عالم، مثل برف است، و حقّ- سبحانه و تعالی- آب [مثل] است، که اصل این برف است، و اسم آن برف بر آن [آب] منقعد عاریت است، و اسم آبیّت بر آن حقیقت.... و بدان که "رحمانیّت" همان مظهر أعظم و مجلای أكمل أعم است. برای همین، ربوبیّت عرشش است، و ملکیت کرسی‌اش، و عظمت رفر (بساط) آن، و قدرت جرس (زنگ) آن، و قهر صلصله (آواز) آن، و اسم "الرَّحْمَنُ" همان ظاهر در آنها با جمیع مقتضیات کمال بر نظر به تمکنش و اعتبار سریانش در موجودات، و استیلاء حکمش بر آنها، و آن استواء اوست بر عرش ...

3. **ادامه گفتار شیخ ابن عربی:** شیخ ابن عربی درباره ارتباط عرش و قرآن گفتاری داشت در فتوحات، که ادامه آن را در اینجا می‌آوریم (الفتوحات المکیة، اربع مجلدات، ج ٣، ص ١٣١ - ١٢٨):

[قرآن مطلق برای عرش مطلق است]

... پس، بنگر چه شگفت انگیز است تعلیم الله عباد متقی خود را، که درباره آنها فرمود، "إِنَّ تَتَّبِعُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا" (٨: ٢٩ الأنفال) (اگر تقوای خدا را پیشه کنید، برای شما فرقانی قرار می‌دهد) و "اتَّبِعُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ" (٢: ٢٨٢ البقرة) (تقوای خدا پیشه کنید، و تعلیم دهد شما)، و معنایش آن است که خدا بفهاند به شما معانی قرآن را، تعلیم بگیرد مقاصد متکلم را از آن، چرا که فهم کلام متکلم آن نیست که بداند وجوه آنچه را در بردارد آن کلمه به طریق حصر از آنچه در بر دارد آن را از آنچه توافق دارند بر آن اهل آن زبان، بلکه فهم آن است که بفهمد آنچه را قصد کرده است متکلم از آن کلام. آیا جمیع وجوهی را که آن کلام متضمن آن است را قصد کرده است یا بعضی از آنها را. پس، تو را شایسته است که فرق بین فهم [از] کلام و فهم از متکلم، که همان مطلوب باشد. فهم از متکلم را نمی‌داند مگر کسی که قرآن نازل شده است بر قلبش، ولی فهم کلام برای عامّه است. پس، هر که از عارفان که بفهمد از متکلم، فهمیده باشد کلام را ولی هر که بفهمد کلام نفهمیده باشد از متکلم آنچه را اراده فرموده است از آن به نحو تعیین- همه وجوه یا بعضی از آنها را. آگاهی بخشیدم تو را بر امری که اگر بکوشی در تحصیل آن از خدا، تحصیل کرده باشی خیر کثیر را، و بخشیده شده‌باشی حکمت را. خدا قرار دهد ما را از کسانی که فهم از خدا رزق داده است آنها را. پس، نزول قرآن بر قلب با این فهم خاص همان تلاوت حقّ است بر عبد، و در فهم از اوست تلاوت عبد بر حقّ، و تلاوت عبد بر حقّ عرضه فهم از اوست [بر او] تا بداند که بر بصیرتی است در آن با تقریر حق آن را بر او. سپس، تلاوت کند آن را با زبان بر غیر خود به طریق تعلیم، یا یادآور شود آن را بر خود برای اکتساب اجر و تجدید خلق فهمی دیگر زیرا عبیدی را که نورانی شده است بصیرتش، همان که "عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّي" (٣٩: ٢٢ الزمر) (بر نوری از پروردگارش) است، در هر تلاوتی فهمی است در آن آیه که نبوده است او را آن فهم در تلاوتی که قبل آن بوده بود، و نباشد در تلاوتی که بعد آن خواهد بود، و او همان کسی است که خدا جواب می‌دهد دعای او را در قول او، "رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا" (٢٠: ١١٤ طه) (پروردگارا، زیادت فرما مرا علمی). بنابراین، هر که مساوی باشد فهمش در دو تلاوت، او مغبون (فریب خورده) باشد؛ و کسی که در هر تلاوتی فهمی داشته باشد، او سوده برنده‌ای باشد رحم شده؛ و

کسی که تلاوت کند بدون فهمی، او محروم باشد، و آیه نزد او باشد ثابت محفوظ؛ و کسی که نو می‌شود برای او فهم در آن از خدا در هر تلاوتی، و نباشد آن مگر با انزال، گاه انزال آن پدید آید از پروردگارش، که نظر می‌کند به تلاوت کننده به طور خاص، نه از حضرت مطلق ربوبیت، و گاه انزال او پدید آید از [حضرت] الرَّحْمَن به طور مطلق به خاطر آن که "الرَّحْمَن" را استواء بر عرش محیط مطلق است، و او را رحمتی است که فرا می‌گیرد هر چیزی، و تقیّد نمی‌پذیرد ولی "الرَّب" چنین نیست، چرا که "رَب" در قرآن نیامده است مگر مضاف به غایبی، یا مخاطبی، یا جهتی معین، یا عینی مخصوص به ذکر، یا معین با دعایی خاص. هرگز مطلق مثل "الرَّحْمَن" نیامده است، و اسم "الله" را حکم "الرَّحْمَن" و حکم "الرَّب" است، و در نتیجه، مضاف و مطلق آمده است. مثل قول او، "قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ" (۱۷:۱۱۰ الإسراء) (بگو الله یا بگو الرَّحْمَن)، مطلق آمده است، و مثل قول او، "وَاللَّحْمُ" (۲:۱۱۳ البقرة) (و خدایان)، مقیّد آمده است، و لیکن با لفظ "إله"، نه به لفظ "الله". پس، کسی که رعایت می‌کند قصد تعریف را، فرق نمی‌گذارد بین "الله" و "الإله" ولی کسی که رعایت می‌کند حفظ اسم و حرمت آن، از آن جهت که نامیده نشده است بدان احادی ولی نامیده شده است به "إله" [دیگری]، فرق می‌گذارد بین دو لفظ، و چون فرق گذارد، حکم لفظ "الله" تقیّد نپذیرد.

پس، چون حدوث آن در انزال بر قلب از "الرَّب" باشد، نازل شده باشد مقیّد، و چاره‌ای نباشد [از آن]، و در آن هنگام، قرآنی باشد کریم، یا قرآنی مجید، یا قرآنی عظیم، و قلبی که نازل می‌شود بر آن مثل آنچه نازل شده است بر آن از صفت عرشی عظیم، یا عرشی کریم، یا عرشی مجید. و چون حادث شود نزولش از "الرَّحْمَن" بر قلب، تقیّد نپذیرد با اضافی امری خاص، و در نتیجه، قلب برای آن عرشی باشد غیر مقیّد به صفتی خاص، بلکه برای آن باشد مجموع صفات و اسماء، همان سان که برای "الرَّحْمَن" اسماء حسنا است، برای این عرش نیز مجموع صفات و الا باشد. چنین گفتیم به خاطر آن که نازل شد بر ما در فهم از "الله" درباره قرآن که اطلاق قرآن در موضعی است و تقییدش به عظمت در موضعی در قول او، "وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سُبْحَانَ الْمَلَأَيْنِ وَالْمُتَّوَاتِرِ الْعَظِيمِ" (۸۷:۱۵ الحجر) (و بی گمان دادیم تو را هفت تا از دوتاها و قرآن عظیم را)، و قید زد آن را موضعی دیگر با مجد، فرمود، "بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ" (۲۱:۸۵ البروج) (بلکه آن قرآنی است مجید) و "ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ" (۱:۵۰ ق) (قاف، قسم به قرآن مجید)، و قید زد آن را در موضعی دیگر با صفت کرم و او- تعالی- فرمود، "إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ" (۷۷:۵۶ الواقعة) (همانا این قرآنی است کریم!) پس، چون مطلق آورد آن را، و قید زد آن را با این صفات معین، و قرار دهد قلب را محلّ استوای آن، پوشاند بر آن خلعت صفات قرآن را از اطلاق و تقیید، و وصف فرمود عرش قلب با اطلاق در قول خود، "نَمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ" (۵۹:۲۵ الفرقان) (سپس، استواء فرمود بر عرش الرَّحْمَن)، و قید نزد عرش را به چیزی از صفات چنان که وصف فرمود "الرَّحْمَن" را، ولی چون قید زد عرش را، قید زد آن را با آنچه قید زد با آن قرآن را از صفات. پس، در عظمت فرمود، "رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ" (۹:۱۲۹ التوبة) (ربّ عرش عظیم)، بنابراین، گرفته است آن را از قرآن عظیم؛ و در کرم فرمود، "رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ" (۱۱۶:۲۳ المومنون) (ربّ عرش کریم)، پس استواء فرمود بر آن قرآن کریم؛ و فرمود، "ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدِ" (۱۵:۸۵ البروج) (دارای عرش مجید)، در قرائت کسی که آن (المجید) را کسر می‌دهد، و آن را صفت عرش قرار می‌دهد، پس استواء فرمود بر آن قرآن مجید. بنابراین، تعظیم فرمود عرش قلبی را، و مجد و کرم به خاطر عظمت قرآن است، و تکریم و تمجید آن را.

پس، سه صفت برای قرآن آورد به خاطر آن که امر در خودش (واقعیت) بر تثلیث است. و اما چون بدهد او را قرآن از ربّش، آن قرآن مقیّد با صفاتی که یاد کردیم باشد، و در نتیجه، این عبد نیز دریافت کند آن را از "الرَّحْمَن" با درود و گرمی و خوشامد، و قرار دهد قلبش را عرشی بر آن از حیث آن صفت معین، بپوشاند آن را قرآن با صفتی که با آن آمده است از عظمت یا مجد یا کرم، و ظاهر شود صورت قرآن در آینه این قلب، وصف شود قلب با آنچه وصف می‌شود با آن قرآن. پس، اگر نزولش با صفت عظمت باشد، تأثیر گذارد در قلب هیبت، و جلال، و حیاء، و مراقبت، و حضور، و فروتنی، و شکستگی، و ذلّت، و افتقار، و انقباض، و حفظ، و مراعات، و تعظیمی برای شعائر الله، و همه قرآن نزد او رنگ پذیرد به این وصف، و به ارث گذارد او را آن عظمتی نزد خدا، و نزد اهل الله، و احادی از مخلوقات جاهل نباشد به عظمت این شخص مگر بعضی از ثقلین (انس و جن) زیرا آنها نشنیدند نداء حق را بر او را در تعریف:

....

پس، چون انسان از خودش بیابد این صفتی را که یاد کردیم هنگام تلاوت یا استحضار قرآن، بدان که قرآن عظیم به او داده شده است از سوی ربّش در آن وقت.

و چون الله- سبحانه- تجلی نماید بر او و کشف فرماید برایش شرف نفسش را با آفرینشش بر صورت ربّش، و آنچه خدا بخشیده است به او از ظهورش با اسماء الهی، و آنچه خدا فضیلت بخشیده است او را از آن حیث که او را عین مقصود قرار داده است و وسعت بخشیده است قلبش را تا آنجا که فراگیرد علمی را بدانچه تجلی نموده است بر او و کشف کرده است برایش منزلتش را نزد او، و قبول کردنش زیادتی علم را با آن دائم، و شایستگی‌اش را برای ترقی در آن تا بی‌نهایت در دنیا

و آخرت، و آنچه را مسخّر گردانده است در حقّ او از آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است همگي، و نظر کند به نظر هر جزیی از عالم به او با چشم تعظیم، و رقت قلب بر او، و ببیند همه عالم را در خدمت خود، که آن در تسبیح ربّش است به خاطر ظهورش نزد آنان در صورت ربّش، و ظاهر شود همه اینها برای این شخص هنگام تلاوت قرآن، بدون علمی، در آن هنگام، او می‌خواند قرآن مجید را، و آن بر او نازل شده است، و از سوی پروردگارش آمده است او را. و برای همین، کشف شده است برای او منزل شرف و مجدش، و استواء فرموده باشد مجید بر مجید.

و چون الله تجلی نماید بر او و کشف کند برایش از کرم نفسش با آنچه بر می‌گزیند آن را بر خودش با وجود حاجت بدانچه ایثار کرده است، و می‌کوشد در قضاء حوائج مردم از مؤمن و غیر مؤمن، و نظر کند به جمیع عالم با چشم رحمت، رحم آورد آن را، و اختصاص ندهد بدان شخصی را جدای از شخصی، و عالمی را جدای از عالمی، بلکه بکوشد با تمام توان خود در رساندن رحمت به آنها، و قبل عذرشان، و تحمل بارهایشان، و جهل و آزارشان، و زشتی آنها را با احسان پاداش دهد، و گناه را با عفو، و گستاخی را با گذشت، و کوشش کند در آنچه راحتی است برای کسی که کوشش می‌کند برای او، و همه آن در حال تلاوتش باشد، بدان به طور قطع که او تلاوت می‌نماید قرآن کریم را، چه این صفت اوست، آن قرآنی است که آمده است سوی او از ربّش، و خدا تعامل می‌ورزد با او با مثل آنچه تعامل داشت با آن، و تعظیم می‌فرماید آنچه را تکریم فرمود با آن عبد آنچه را تکریم نمود با آن بر حقّ با طاعتش، و امتثال امرش، چه خدا شادمان می‌شود با توبه عبدش. پس، چون تکریم نماید بر خدا با مثل این، به خشم در آورده باشد دشمن خدا را، و این عظیم‌ترین کرم است، چه اخلاق محمود، حاصل نمی‌شود برای عبد مگر به این طریقی که تقریر نمودیم آن را. پس، هر که گرفت اخلاق را آن سان که تقریر کردیم، گرفته باشد آن را و بوده باشد متمم مکارم اخلاق، و موصوف بدان، و آن نبوده باشد مگر با تکریم خدا، چه ما دانستیم که محال انسان فراگیرد با خلقتش و برسد با آن به رضایت جمیع عالم به خاطر آنچه عالم بر آن است در نفس خود از مخالفت و دشمنی.